

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وعدہی الہی

(مہارت آموزشی: شناخت ولی خداوند بر زمین)

سرشناسه: واثقی، بہروز، ۱۳۵۸ -
عنوان و نام پدیدآور: وعدہی الہی (مہارت آموزشی: شناخت ولی خداوند بر زمین)
نویسنده بہروز واثقی: تصویرگر محمد آفرینیار.
مشخصات نشر: تهران: کالج برتر، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاہری: ۲۴ص: مصور(رنگی).
مروست: مجموعه داستان‌های راز مسجد سنگی؛
شابک: ۷-۸۱-۵۰۶۵-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰-۵۰۶۵-۸۱-۷
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
یادداشت: ۱. ک. ر. س. ج. د.
موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۳۲۵۵ -
موضوع: داستان‌های مذهبی - موضوع: داستان‌های آموزنده.
شناسه افزوده: آفرینیار، محمد، ۱۳۵۸، تصویرگر
رده بنویسی: ۱۳۹۲، ۱۲۷ و ۲۹۷/۶۸ دا
شماره کتابشناسی ملی: ۲۲۵۱۳۸۸

ناشر:	کالج برتر
ناشر همکار:	نگاہ نوین
واحد پژوهش و برنامه‌ریزی کتاب‌های:	کودک و نوجوان
عنوان کتاب:	وعدہی الہی
برنامه‌ریزی و اجرا:	سید فرشید احمد جواهری
نویسنده:	بہروز واثقی
کارشناسان علمی و مذهبی:	مصطفی نعمتی - علیرضا فرازمند
تصویرگر و طراح جلد:	محمد آفرینیار
آمادہ‌سازی و نظارت بر چاپ و توزیع:	کالج برتر
لیتوگرافی:	باختر
چاپخانه و صحافی:	نقش نیاز
ناظر چاپ:	سید مرشد احمد جواهری
نویت چاپ:	اول ۱۳۹۲
شمارگان:	۳۰۰ نسخه
شابک:	ISBN 978-600-5065-81-7 ۹۷۸-۶۰۰-۵۰۶۵-۸۱-۷
قیمت:	۱۰۰۰ تومان
منشانی:	تهران، خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین
تلفن:	۲-۶۶۹۷۲۹۲۲ (خط ۴) تلفن همراه: ۰۹۱۲-۵۱۱۱۹۹۵
صندوق پستی:	۱۳۱۴۵-۱۷۷۳
پایگاه اینترنتی:	www.Collegebartar.ir

کلیہ حقوق برای ناشر محفوظ است

نگاہ
انتشارات

کالج
انتشارات

تابستان فرا رسیده بود و خورشید گرمای زندگی بخش خود را بی دریغ به اهالی روستا هدیه می کرد. مجید قبل از بقیه ی بچه ها به خروجی روستا آمده بود و حرف های روز قبل م نورانی در گوشش تکرار می شد:

«وقتی خداوند اراده کند، اگر تمام مردم دنیا هم جمع شوند نمی توانند جلوی محقق شدن او را بگیرند. خلفای عباسی از زمان امام جواد^(ع) به شدت نسبت به تولد امام مهدی حساس شده بودند و سخت گیری های بیشتری را نسبت به ائمه ی اطهار^(علیهم السلام) اعمال می کردند. آن ها امام جواد^(ع) و دیگر امامان بعد از ایشان را از مدینه که پایگاه شیعه به خارج کردند تا به خیال خام خود جلوی محقق شدن «وعده ی الهی»؛ یعنی تولد امام مهدی صاحب الزمان^(عج) را بگیرند اما به خواست الهی، این نیت آن ها نیز به نفع شیعیان تمام شد زیرا دور شدن نسبی امامان از مردم، شیعیان را برای دوران غیبت ولی عصر^(عج) آماده می کرد.»

مجید چند قدمی به عقب رفت و روی تخت سنگی در ابتدای جاده خاکی نشست. نگاهی ساعتش انداخت. هنوز یک ربع به ده صبح باقی مانده بود.

«نمایشی که ما با عمو حیدر تمرین می کنیم هم فایده ای خواهد داشت؟ شاید ... اما ... اما من این که هیچ کس به اندازه ی من برای رفتن به مسجد سنگی عجله نداشته، «من که داشتم.»

رضا که از پشت به مجید نزدیک شده بود، دست روی شانه ی او انداخت و لبخندی زیبا روی لبانش نقش بست اما قبل از این که فرصت کند چیزی بگوید صدای چند ماشین به گوش رسید و خیلی زود همه ی مردمی که با هیجان از مینی بوس پیاده می شدند، سکوت روستا را در هم شکست.

«خدا خیرتان بدهد. سریع تر پیاده شوید. از این جا به بعد را پیاده می رویم.» مجید و رضا که از ورود ناگهانی ماشین ها تعجب کرده بودند، نگاهی به هم انداختند.

«یعنی این ها برای رفتن به مسجد سنگی به روستای ما آمده اند؟» (۲)